

نظریه نظام‌مندی معرفت‌های مکاتب اقتصادی

(مطالعه موردی اقتصاد کلاسیک و اقتصاد اسلامی)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۲

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۱۰/۳۰

علی اصغر هادوی نیا*

چکیده

مکتب اقتصادی، حاصل اندیشه گروهی از اندیشه‌وران بوده و شامل معرفت‌هایی است که جهت‌گیری عقلانی مشترک داشته و ساختار فکری همسانی دارند و همه درباره دغدغه‌های اقتصادی هستند. پرسش این است که آیا بین معرفت‌هایی که در هر یک از مکاتب‌های اقتصادی وجود دارد، نظام‌مندی خاصی وجود دارد؟ اهمیت و ضرورت پاسخ به این پرسش در این است که دسترسی به این نظام‌مندی در حقیقت معرفت منطقی است که می‌تواند در راه شناخت و طراحی مکتب اقتصادی از جمله اقتصاد اسلامی مورد استفاده قرار گیرد.

فرضیه مقاله این است که معرفت‌های موجود در هر یک از مکاتب‌های اقتصادی از نظام‌مندی خاصی دارد و برای دسترسی به نظام پیش‌گفته روش تحقیق خاصی انتخاب شده است. این روش با تکیه بر فرایند شناخت، آغاز شده و با گروه‌بندی منطقی معرفت‌هایی که در هر مکتب اقتصادی ممکن است به کار رود، راه خود را ادامه می‌دهد. برای دسترسی به این نظام، باید افزون بر معرفی عنصرها، روابط بین آنها نیز مشخص شود.

یکی از دستاوردهای اثبات فرضیه پیش‌گفته، پاسخ به یکی از پرسش‌های روش‌شناسی مهمی است که در اقتصاد اسلامی باید به آن پاسخ داد: کدام‌یک از معرفت‌های بشری را می‌توان به اقتصاد اسلامی منتسب کرد؟ دستیابی به معیار و منطق مشخصی که بتواند علت مناسبی بر انتساب معرفتی به گستره اقتصاد اسلامی باشد، در حقیقت در پدیدساختن زبان مشترک در بین اندیشه‌وران نقش‌آفرین است. افزون بر این شناسایی بحث‌های جدیدی که بررسی آنها باعث گسترش و توسعه اقتصاد اسلامی می‌شود، متکی بر دستیابی به این معیار و منطق است.

واژگان کلیدی: مکتب اقتصادی، روش‌شناسی، رویکرد شناختی، اقتصاد کلاسیک، اقتصاد اسلامی.

طبقه‌بندی JEL: P10, P40, P51

مقدمه

برخی مکتب اقتصادی را گروهی از اندیشه‌وران اقتصادی می‌دانند که سبک‌ها و روش‌های یکسانی در مطالعه‌های خود به کار می‌برند؛ به عبارت دیگر مکتب اقتصادی، گروهی از اندیشه‌وران اقتصادی است که کارکرد آنها جهت‌گیری عقلانی مشترک را ابراز کرده و ساختار فکری همسانی دارند (Gruchy, 1947, p18). مناسب‌تر به نظر می‌رسد که مکتب اقتصادی را به حاصل اندیشه این گروه نسبت داده و شامل معرفت‌هایی دانست که جهت‌گیری عقلانی مشترک داشته و ساختار فکری همسانی دارند که همه درباره دغدغه‌های اقتصادی هستند. این معرفت‌ها را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱. معرفت‌هایی که به روش تجربی به دست آمده و درصدد تبیین واقعیت عینی رفتارهای اقتصادی است؛

۲. معرفت‌هایی که مربوط به اقتصاد هستند؛ اما به روش‌های قیاسی به دست آمده‌اند؛

۳. شاخه‌هایی از معرفت بشری؛ مانند: فلسفه اقتصاد، تاریخ عقائد اقتصادی و ... است که به تبیین مبانی و پیش‌فرض‌ها در اندیشه‌های اقتصادی می‌پردازد.

دست‌یابی به نظام حاکم بر معرفت‌های پیش‌گفته، روش مناسبی برای گسترش دانش اقتصاد است. کشف این نظام از راه شناسایی عنصرهای آن و نیز روابط حاکم بر آنها است؛ زیرا تعریف‌هایی که درباره نظام مطرح است، اجزای مشترکی؛ مانند: عنصرهای نظام، ارتباط و وابستگی بین آنها، نظم و هماهنگی و هدف دارند (مدنی، ۱۳۷۳، ص ۲۲۱ / نمازی، ۱۳۷۴، ص ۷). عنصرهای نظام را گاهی موجودات عینی و خارجی، رفتار انسان‌ها یا اندیشه‌های انسانی تشکیل می‌دهند. در اینجا سخن از نظم و منطق حاکم بر معرفت‌های نظری مرتبط با اقتصاد است. پیمودن این راه برای رسیدن به روشی جهت گسترش اقتصاد اسلامی ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا اقتصاد اسلامی نیز از آنچه که مطرح شد، استثنا نمی‌شود؛ البته برای این دانش باید معیاری باشد که بتواند به اسلام انتساب یابد. مهم‌ترین معیار برای اسلامی‌بودن دانش اقتصاد این است که به گونه‌ای بازتاب پرتو آموزه‌های وحیانی اسلامی بر معارف بشری باشد. این تأثیرپذیری می‌تواند از مجراهای گوناگونی صورت گیرد؛ مانند: تأثیر عنصرهای جهان‌بینی اسلامی در برخی پیش‌فرض‌هایی که در نظریه‌های اقتصادی اتخاذ شده، تأثیر عنصرهای جهان‌بینی اسلامی بر انگیزش اقتصاددان جهت اتخاذ موضوع‌های خاصی مانند

آثار منفی ربا و بررسی آثار اقتصادی رفتارهای ویژه اقتصادی که آموزه‌های وحیانی به آن پرداخته‌اند (هادوی‌نیا، ۱۳۸۵).

بنابراین اقتصاد اسلامی مانند دیگر مکتب‌های اقتصادی، شامل معرفت‌هایی است که جهت‌گیری مشترکی داشته و همگی به گونه‌ای با شناخت وحیانی ارتباط برقرار کرده‌اند؛ البته نظام‌مندی که درباره معرفت‌های هر مکتب اقتصادی جاری است، در اینجا نیز جاری است؛ بنابراین نظام‌مندی پیش‌گفته می‌تواند منطق مناسبی برای گسترش اقتصاد اسلامی باشد.

مقاله پیش‌رو در گام نخست به معرفی رویکرد شناختی به اقتصاد می‌پردازد. با توجه به این رویکرد است که می‌توان جایگاه علمی بحث‌های بعدی را شناسایی کرد و مبنای مناسبی برای پی‌ریزی نظام‌مندی که معرفی خواهد شد، ارائه کرد. در گام دوم، نظام خاصی را مطرح می‌کند که به وسیله آن بتوان معرفت‌های مطرح‌شده در هر یک از مکتب‌های اقتصادی را ساختاربندی کرد. در گام بعد با نگاه مقایسه‌ای - تطبیقی به بیان دو نمونه از نظام پیش‌گفته یعنی اقتصاد کلاسیک اقتصاد اسلامی می‌پردازد. پرداختن به اقتصاد کلاسیک که به‌طور معمول آشناتر به ذهن است و تطبیق ساختاربندی پیش‌گفته بر آن، می‌تواند مؤید مناسبی برای طرح بحث‌های پیش‌گفته در اقتصاد اسلامی باشد.

باید توجه داشت پرداختن به بحث خاص یا اشاره به تمامی بحث‌های اقتصاد اسلامی، هدف اصلی در این مقوله نیست؛ بلکه هدف اصلی، ترسیم نظام‌مندی است که با توجه به روابط حاکم بر عنصرهای آن، می‌توان هر یک از معرفت‌های موجود در اقتصاد اسلامی را مکان‌یابی کرده و از این راه اولویت‌بندی موجود بین آنها را در نظر گرفت یا بحث جدیدی را حدس زد و آن را به‌عنوان یکی از گزاره‌های اقتصاد اسلامی معرفی کرد.

پیشینه تحقیق

درباره پیشینه علمی موضوع، مقاله یا کتابی که به‌طور مستقیم به موضوع مورد بحث بپردازد، به‌دست نیامد؛ البته خود نویسنده مقاله‌ای تحت عنوان «امکان، ضرورت و جایگاه اقتصاد اسلامی» (همان) و کتابی به‌عنوان فلسفه اقتصاد در پرتو جهان‌بینی قرآن کریم (هادوی‌نیا، ۱۳۸۷) دارد که مقاله پیش‌رو نسبت به آن دو، تفاوت‌هایی به شرح ذیل دارد:

۱. مقاله «امکان، ضرورت و جایگاه اقتصاد اسلامی» برای پاسخ به این پرسش بود که آیا

در اساس، اقتصاد اسلامی امر ممکن است و در صورت امکان، چه اهمیت و ضرورتی دارد. تحقیق فلسفه اقتصاد در پرتو جهان‌بینی قرآن کریم به دنبال ترسیم اهمیت و جایگاه فلسفه اقتصاد بود؛ اما مقاله پیش‌رو در اساس به دنبال طرح مبنای فلسفی برگرفته از نظام شناخت بشری جهت تأیید ساختار کلی است که با تکیه بر آن می‌توان تمام معرفت‌های موجود در مکتب‌های اقتصادی را نظام‌مند کرد؛

۲. روشی که در مقاله پیش‌رو برای بررسی جنبه فلسفی مطالعه‌های اقتصادی درباره شناخت در نظر گرفته شده، روش نوینی است. در این روش مبدأ مطالعه از شناخت به هست‌ها و بایدها بوده و با قضاوت‌کردن درباره این ارتباط، راه خود را جهت معرفی ساختار موردنظر می‌پیماید؛

۳. مقاله پیش‌رو می‌کوشد با رویکردشناختی به ساختار مطرح‌شده در هر دو مورد پیش‌گفته بنگرد و زیربنای جدیدی را برای آن ساختار مطرح کند. برخی از مطالعه‌های که در اقتصاد شناختی به سامان رسیده است، جنبه فلسفی را در نظر گرفته است. این جنبه فلسفی، مبنای مناسبی جهت طرح نوینی برای ساختار آن بحث‌ها است؛ به عبارت دیگر، استفاده از مطالعه‌های شناختی زیربنای مناسبی برای ساختار پیش‌گفته مطرح می‌کند.

معرفی رویکردشناختی به اقتصاد

مطالعه‌هایی که در اقتصاد درباره شناخت به سامان رسیده است، از جهتی در دو گروه جداگانه قرار می‌گیرند. برخی بر جنبه فلسفی و برخی بر گرایش روان‌شناسی آن تأکید دارند. گروه دوم در حقیقت از دیدگاه روان‌شناسی شناخت یا علوم شناختی به بررسی چگونگی جمع‌آوری، حفظ و پردازش اطلاعات در انسان می‌پردازد؛ بنابراین در این رویکرد، فرایند استخراج اطلاعات از محیط از راه درک و شناخت آن تبیین شده و به توسعه و گسترش شناخت از راه ارتباطات می‌پردازد. رویکرد پیش‌گفته بر چگونگی تولید شناخت جدید متمرکز می‌شود. گسترش این شناخت، با سازوکار مغز و ذهن ارتباط دارد (Bourguine & Jean- Nadal, 2003/Walliser, 2007, p8). در حقیقت در رویکرد پیش‌گفته این رفتار انسانی است که علم اقتصاد می‌کوشد آن را توضیح دهد، پیش‌بینی و مدیریت کند. اقتصاد شناختی ابزار و مدل آموزشی برای پیش‌گیری و حل مسئله رفتاری است (Smith, 2007, p5).

رویکرد فلسفی ریشه در فلسفه یونان دارد. در این رویکرد از زاویه معرفت‌شناسانه به شناخت توجه و به درستی یا نادرستی باور و به چگونگی رسیدن به باور درست پرداخته می‌شود. در مقاله پیش‌رو رویکرد فلسفی به شناخت در نظر گرفته شده و این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد که معرفت‌هایی که در دانش اقتصاد به‌وسیله اقتصاددانان به سامان رسیده، چگونه شکل گرفته است (متوسلی، ۱۳۸۹). آیا می‌توان نظام‌مندی خاصی بین این معرفت‌ها شکل داد؟ در پاسخ به این پرسش، دیدگاه خاصی که با تکیه بر شناخت هست‌ها و باید‌ها شکل گرفته، ارائه می‌شود. حاصل نگرش پیش‌گفته، نظام‌مندی خاصی است که پس از ارائه آن، به‌طور نمونه بر اقتصاد کلاسیک و اقتصاد اسلامی تطبیق داده می‌شود.

رویکرد فلسفی که جنبه معرفت‌شناختی دارد سمت‌وسوی خاصی پیدا کرد. این رویکرد، گزاره‌های ذهنی رفتارگر را در جهت تبیین انتخاب وی مورد بررسی قرار داد و عنصرهایی مانند: اطلاعات، انتظارات و باورها مورد تحلیل قرار گرفت (Walliser, 2004, p2). عنصر اصلی رویکرد پیش‌گفته نیز توجه به شناخت به‌عنوان محور اصلی مطالعه‌های اقتصادی است. به‌نظر می‌رسد که محدود کردن رویکرد فلسفی در این روش به آنچه درباره رفتارها است، برخاسته از پیش‌فرض فلسفی خاص دیگری باشد. این پیش‌فرض در حقیقت می‌تواند به تجربه‌گرایی یا پوزیتویسم بازگردد. مقاله پیش‌رو درصدد است با رویکرد فلسفی، تأثیر فرایند شناخت را در نظریه‌پردازی‌های اقتصادی نشان دهد؛ البته با کاوش در چگونگی فرایند شناخت درباره کسانی که نظریه‌پرداز اقتصادی هستند. به همین علت در صورتی که مقاله در کوشش خود راه منطقی را سامان داده باشد و در اثبات مطالب خود کامیاب باشد، می‌توان گفت راه نوینی را برای رویکرد پیش‌گفته مطرح کرده است.

ترابط هست‌ها و باید‌های سطوح یکسان

رویکرد فلسفی درباره شناخت می‌تواند پایه نظری مناسبی برای طرح الگو درباره نظام‌مندی معرفت‌هایی باشد که در مکتب اقتصادی وجود دارد؛ زیرا در این الگو کوشیده شده است، گزاره‌های اقتصادی با توجه به فرایند شناخت معرفی شود؛ البته برداشتی که در این مقوله از فرایند شناخت معرفی می‌شود از نوآوری‌های مقاله است. افزون بر این کوشیده شده است رویکرد پیش‌گفته را گسترش دهد، به این معنا که با توجه به تحلیل فلسفی که ارائه

می‌دهد، به مطالعه ترابط گزاره‌هایی بپردازد که درباره اقتصاد مطرح است. این برداشت با اتکا به رابطه شناخت‌هایی مطرح می‌شود که انسان درباره هست‌ها و باید‌ها دارد؛ به عبارت دیگر، معارف بشری را می‌توان به دوگونه اصلی تقسیم کرد:

۱. معارفی که واقع‌نمایی داشته و از هست‌ها سخن می‌گویند؛

۲. معارفی که تحقق نداشته و باید تحقق یابند.

حال پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان رابطه‌های (بایدی و نبایدی) را از رابطه منطقی (هست‌ها و نیست‌ها) آن هم با روش (استنتاج قیاس برهانی) به دست آوریم؟ مسئله باید و هست پس از ادعای گسست منطقی این دو از سوی دیوید هیوم در قرن هیجدهم و دوباره مطرح شدن آن از سوی ادوارد مور در اوایل قرن بیستم به بحثی جنجالی تبدیل شد (حایری یزدی، ۱۳۶۱، ص ۱۵ / جوادی، ۱۳۷۵، ص ۲۹-۴۰).

بحث پیش‌گفته در اتخاذ پیش‌فرض‌های اقتصادی و تدوین علم اقتصاد بسیار اهمیت دارد. در میان کتاب‌های اقتصاد خرد کتاب لیارد، نه تنها اقتصاد رفاه را جزو بحث‌های خود مطرح کرده؛ بلکه آن را به عنوان نخستین بحث خود انتخاب کرده است. اقتصاد رفاه که به علت پرداختن به استخراج تابع رفاه اجتماعی از بحث‌های ارزشی بهره می‌برد و از آن حاکی است که این امر با اتکای بر پیش‌فرض متفاوتی انجام پذیرفته است. لیارد این گونه بر تغییر پیش‌فرض اشاره دارد:

این امر (تعیین تابع رفاه اجتماعی در اقتصاد رفاه) سرانجام موضوعی مربوط به قضاوت ارزشی شخصی است؟ در ۲۰۰ سال پیش دیوید هیوم اشاره کرد که شما نمی‌توانید یک باید را از یک هست استخراج کنید؛ اما (به نظر می‌رسد) این پرسش هنوز هم می‌تواند به‌طور ثمربخشی مورد بحث و مطالعه قرار گیرد (Layard & Walters, 1987, p3).

یعنی وی پیش از پردازش جدیدش درباره اقتصاد خرد لازم دیده که پیش‌فرض اساسی را کنار گذارد که در گذشته اقتصاد خرد بر آن اتکا داشته است یعنی نظریه هیوم درباره تفکیک هست‌ها و باید‌ها و با تکیه بر همین پیش‌فرض، توانسته است برخی بحث‌های ارزشی مانند تابع رفاه اجتماعی را وارد اقتصاد خرد کرده و آن را به عنوان نقطه شروع بحث‌های خود برگزیند؛ البته دیدگاه جدایی بین هست‌ها و باید‌ها یگانه دیدگاه در این باره نیست. دیدگاه دیگر، دیدگاه موافقان وجود ارتباط بین آنها است. آنان نظریه‌های گوناگونی

را درباره تبیین چگونگی ارتباط مطرح کرده‌اند. دو نظریه مهم در این باره «نظریه اعتباریات» و «نظریه ضرورت بالقیاس بالغیر» هستند (طباطبایی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۱ / مطهری، ۱۳۶۲، ص ۱۹۱ و ۱۳۷۶، ج ۶، صص ۳۸۴ - ۳۷۱، ۴۰۰؛ ج ۴، ص ۹۵۴).

می‌توان برای تبیین نظریه اخیر نمونه‌ای را مطرح کرد. در نظر بگیریید که شخصی وارد اتاقی می‌شود که با توجه به خاموش بودن چراغ‌ها تاریک است. ذهن به محض ورود به این اتاق گزاره «هوا روشن یا تاریک هست» را صادر می‌کند. حال اگر وی کمال و سعادت خود را در این ببیند که فضای روشنی داشته باشد، به‌طور مثال به‌علت مطالعه نیاز به روشنائی داشته باشد بلافاصله ذهن، هست موجود را با کمال مطلوبش مقایسه می‌کند. در صورتی که در این مقایسه متوجه فاصله بین این دو شود، نیاز به تغییر را ضروری می‌بیند. حال در نظر می‌گیرد که نقش وی در این تغییر چیست. در اینجا ذهن با توجه به نقش پیش‌گفته باید و نباید را صادر می‌کند. شناخت باید و نباید حاصل فرایند شناخت پیش‌گفته است. به این باید (و نباید)، ضرورت بالقیاس یا ضرورت بالغیر گفته می‌شود.

ضرورت بالغیر در برابر ضرورت بالذات است که درباره رابطه بین علت تامه و معلول مطرح می‌باشد. در رابطه بین این دو، فقط دو طرف مشاهده می‌شود؛ اما درباره ضرورت بالقیاس سه طرف مشاهده می‌شود. سه طرف در مثال پیش‌گفته عبارت است از:

۱. شناخت درباره هست (یا نیست)؛

۲. کمال و سعادت مطلوب؛

۳. شناخت به باید (و نباید).

نوع ضرورت، به کمال و سعادت بستگی دارد که فرد در نظر می‌گیرد. در این صورت ذهن این گزاره را صادر می‌کند که باید کلید برق را بزنید؛ البته این گزاره با توجه به وضعیت کنونی صادر می‌شود که زدن کلید برق باعث روشنائی، و روشنائی سعادت و کمال مطلوب من در این لحظه است؛ اما اگر فرد دیگری به‌علت سردرد، کمال و سعادت خود را در این ببیند که در اتاق تاریک استراحت کند، گزاره‌ای صادره از ذهن برای وی جنبه نیایدی پیدا می‌کند.

باید توجه داشت که ذهن برای صدور گزاره پیش‌گفته به‌طور معمول مجموعه‌ای از شناخت‌های متفاوت را درباره وضعیت پیرامونی در نظر می‌گیرد و ساده‌سازی که در اینجا

و در مثال‌های آینده صورت گرفته، فقط جهت تحلیل و تبیین است. در هر صورت آنچه که اهمیت دارد، این ادعا است که هرگز ذهن با داشتن مجموعه‌ای از شناخت‌ها درباره هست‌ها، باید و نباید ناسازگاری را صادر نمی‌کند؛ به عبارت دیگر بین باید‌ها و نبایدهای صادره از ذهن و شناخت‌هایی که نسبت به هست‌ها دارد، نوعی سنخیت مشاهده می‌شود؛ سنخیتی که از نوع سازگاری منطقی یعنی برخورداری از انسجام است.

ترابط هست‌ها و باید‌ها با سطوح متفاوت

رابطه بین کلی و جزئی سنخ دیگری از ارتباط است که بین سطوح گوناگون هست‌ها و باید‌ها برقرار است. رابطه بین کلی و جزئی در مقایسه دو مفهوم مطرح می‌شود. مفهوم «انسان» و «انسان سفید» دو مفهومی هستند که نسبت به یکدیگر رابطه کلی و جزئی دارند. رابطه کلی و جزئی مانند رابطه بزرگ و کوچک است که ذهن بلافاصله بعد از تصور، آن را استنتاج می‌کند. این در حالی است که رابطه ضرورت بالغیر چنین استحکامی ندارد.

باید‌ها را نیز می‌توان با توجه به رابطه کلی و جزئی رتبه بندی کرد. با تکیه بر باید‌های کلی است که باید‌های جزئی الزام‌آور می‌شوند؛ به‌طور مثال وقتی می‌گوییم «باید از خدا اطاعت کرد» اگرچه پیدایش این باید به دنبال اثبات وجود خدا است و این باید، متفرع بر این «هست» است؛ اما نقش این هست در این استنتاج، تعیین موضوع است و این جمله (باید از خدا اطاعت کرد)، برخاسته از اصل عقلی بدیهی است و آن اینکه شکر منعم پسندیده و لازم است.

گروه‌های هشت‌گانه گزاره‌های مکتب اقتصادی

تمام معرفت‌های مطرح شده در مکتب اقتصادی را می‌توان به گروه‌های هشت‌گانه تقسیم کرد. ارتباط بین این هشت گروه با تکیه به دو گونه ارتباطی که در گذشته مطرح شد برقرار می‌شود. آشنایی با این هشت گروه و روابط حاکم بر آنها در حقیقت زمینه طرح الگویی را سامان می‌دهد که می‌تواند به‌عنوان نظام‌مندی معرفت‌های اقتصادی مطرح شود. بدیهی است با توجه به معیاری که برای اسلامی بودن معرفت مطرح شد، می‌توان گفت زمانی که وحی در شکل‌گیری این عناصرها مشارکت داشته باشد، الگوی به‌دست آمده، درباره مکتب اقتصاد اسلامی نیز جاری است.

باید توجه داشت که در این مطالعه معرفت‌های اقتصادی خود به صورت پدیده تاریخی در نظر گرفته شده‌اند؛ پدیده‌ای که محصول کارکرد عقل است. نظریه‌هایی که در مکتب اقتصادی مطرح می‌شود، مجموعه‌ای از اندیشه‌ها هستند که برای درک ماهیت زندگی اقتصادی از نگاه خاصی طراحی شده‌اند؛ بنابراین زمانی که در تعریف اقتصاد در مکتب کلاسیک گفته می‌شود که علم اقتصاد به تخصیص منابع کمیاب برای ارضای خواسته‌های نامحدود می‌پردازد؛ البته به جهان عینی خارج از ذهن توجه شده است؛ اما باید توجه داشت که علم اقتصاد محصول مغز انسان است. در نتیجه باید به اقتصاد به‌عنوان اندیشه‌ای نظام‌یافته نگریسته شود و نه به‌عنوان روابط بین واقعیت‌های عینی. نظریه اقتصادی محصولی اندیشه‌ای است که از کوشش بشر برای کشف حقیقت ریشه می‌گیرد. حقیقت، زاده رابطه بین اندیشه و هستی، رابطه ذهن و عین است؛ البته این گستره با شاخه‌ای از فلسفه یعنی معرفت‌شناسی ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند (پیرو و مینی، ۱۳۷۵، ص ۱۹).

۴۱

اکنون به معرفی اجمالی هشت عنصر مربوط به الگویی که در نظر است معرفی شود، پرداخته می‌شود. در معرفی عنصرهای هشت‌گانه کوشیده شده است از تعریف‌های موجود استفاده شود و تا حد ممکن در آنها تغییری پدید نیاید:

۱. جهان‌بینی: جهان‌بینی، برداشت کلی از مجموع جهان هستی است (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۲۷۰) و عنصرهای آن، تفسیرها و نوع تحلیل‌هایی است که درباره هستی، جهان و درباره انسان، جامعه و تاریخ است (مطهری، ۱۳۷۱، ص ۱۳). به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که جهان‌بینی، شامل کلی‌ترین گزاره‌هایی است که درباره هستی مطرح هستند. در اینجا قسمت‌هایی از جهان‌بینی مورد نظر است که با اقتصاد ارتباط دارد. اندیشه‌وران هر مکتب اقتصادی با تکیه بر جهت‌گیری خاص، از مجموع جهان هستی برداشت‌های کلی دارند. این برداشت‌ها باید پشتوانه محکمی برای پیش‌فرض‌هایی باشد که در نظریه‌های خود استفاده می‌کنند؛ بنابراین در جهان‌بینی ممکن است برداشت‌های کلی باشد که در اساس برای معرفت‌های اقتصادی سودمند نباشد که این‌گونه از برداشت‌ها مراد نیست.

۲. ایدئولوژی: نظام فکری است که شکل رفتار انسان را تعیین می‌کند (مصباح‌یزدی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲) و شامل نظامی از ایده‌ها و قضاوت‌های روشن و سازمان‌یافته است که

در اساس از ارزش‌ها سرچشمه گرفته و رهنمود دقیقی برای عمل تاریخی گروه یا جامعه ارائه می‌دهد (ژان بشلر، ۱۳۷۰، ص ۷) و این ویژگی‌های ذیل است:

۱. کلی‌ترین بایدها و نبایدهایی که برگرفته از ارزش‌ها است؛

۲. نظام‌مند و سازمان‌یافته است

۳. توجیه‌کننده موقعیت گروه در جامعه است؛

۴. هر قدر پیچیده‌تر و دقیق‌تر باشد، سازمان‌یافته‌تر و مؤثرتر است.

آنچه که اقتصاددانان از ایدئولوژی در نظر می‌گیرند، عنصرهایی هستند که با دانش اقتصاد ارتباط مستقیم‌تری دارند و برای استخراج معرفت‌های اقتصادی سودمندتر هستند. درباره جهان‌بینی و ایدئولوژی دو نکته شایان ذکر است:

۱. در اینجا نگاه فلسفی که نگاهی همه‌جانبه‌نگرانه است، مراد نیست؛ بلکه فقط جنبه‌ای از این دو باید در نظر گرفته شود که در مکتب‌های اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است؛ بنابراین ممکن است که در فلسفه جهان‌بینی خاصی مطرح شده باشد؛ اما چون در مکتب‌های اقتصادی به کار نرفته است، سخن از آنها در اینجا لزومی ندارد. در فلسفه از جنبه‌های فراوانی از جهان‌بینی سخن به میان آمده باشد؛ اما در اینجا فقط جنبه‌ای اهمیت دارد که مکتب اقتصادی از آن استفاده کرده است. در نتیجه فیلسوف محض، توانمندی استخراج این عنصر ندارد و فیلسوف آشنای با اقتصاد یا اقتصاددان آشنای با فلسفه این توانمندی را دارد؛

۲. به‌طور معمول در مکتب‌های اقتصادی به جهان‌بینی و ایدئولوژی، اشاره مختصری شده و به چند جمله گذرا بسنده شده است که اغلب در بین برخی عبارات‌ها پنهان است؛ بنابراین ذهن تیزبینی می‌خواهد گزاره‌های پیش‌گفته را تشخیص داده و سپس با تحلیل‌های منطقی، پرده از ابهام آنها برداشته و روابط آن را با دیگر گزاره‌ها آشکار سازد. یکی از دستاوردهای ساختار معرفی‌شده این است که در اساس آنچه که در مکتب‌های اقتصادی به مقدار فراوان مشاهده می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد، مربوط به لایه‌های پایین‌تر هست‌ها و بایدها است؛ اما باید توجه داشت که این لایه‌ها بر لایه‌های اصلی‌تری مبتنی است که به نظر می‌رسد با نداشتن این لایه‌ها، ذهن توانمندی رسیدن به دستاوردهای پیش‌گفته را نداشته باشد.

۳. مبانی فلسفی اقتصاد: مبانی فلسفی اقتصاد را با تکیه بر مفهوم فلسفه مضاف باید در نظر گرفت. مهم‌ترین مسایل فلسفه‌های مضاف که فلسفه اقتصاد نیز یکی از آنها است، عبارت است از:

۱. بررسی پیش‌فرض‌های علوم؛
۲. حدود و همبستگی‌های علوم و ارتباط آنها با یکدیگر؛
۳. اثر اجتماعی علوم؛
۴. چگونگی بی‌طرفی و عینیت شناخت علمی؛
۵. روش‌شناسی علوم (وارنوک، ۱۳۸۰، ص ۳۵ - ۳۶).

موارد ذیل را می‌توان از مهم‌ترین فایده‌ها و دستاوردهای این‌گونه فلسفه‌های مضاف در نظر گرفت:

۱. نگاه و نگرش کل‌نگرانه به دانش‌های مضاف الیه و احاطه علمی به تاریخ پیدایش و تطور آنها؛
 ۲. آسیب‌شناسی علوم از راه مقایسه علوم تحقق‌یافته با نیازهای موجود و کشف کمبودها و ناخالصی‌ها؛
 ۳. توصیه‌ها و بایستگی‌های لازم جهت بالندگی علوم و انسجام ساختاری و محتوای آنها در جهت نیازهای کشف‌شده؛
 ۴. رشد فناوری آموزشی و بایستگی‌های آموزشی علوم و فرهنگ‌سازی در جامعه.
- چنانکه خواهیم دید، عنصرهای فلسفه اقتصاد که در اینجا از آن به مبانی فلسفی اقتصاد یاد شده است، در هر مکتبی با تکیه بر عنصرهایی از جهان‌بینی‌اش تدوین می‌شود که با اقتصاد ارتباط تنگاتنگی دارد؛ بنابراین مبانی فلسفی اقتصاد، در حقیقت معرفت‌هایی هستند که مبتنی بر جهان‌بینی است که هر مکتب اقتصادی دریافت کرده است. فایده‌مندی این معرفت‌ها در دستیابی به پیش‌فرض‌هایی است که هر نظریه اقتصادی در علم اثباتی نیاز به آن دارد.
۴. مبانی ارزشی اقتصاد (یا مکتب اقتصادی): مکتب اقتصادی در اینجا به هر قاعده اساسی که با ایده عدالت اجتماعی ارتباط یابد، اطلاق می‌شود. علم اقتصاد شامل هر نظریه‌ای است که رویدادهای عینی اقتصادی را دور از هر گونه اندیشه عدالت‌خواهانه و پیش‌ساخته ذهنی تفسیر کند. از این‌رو مفهوم عدالت حد فاصل مکتب و علم و به منزله شاخصی است که اندیشه‌های مکتبی را از نظریه‌های علمی جدا می‌کند. مفهوم عدالت به

خودی خود، جنبه علمی ندارد و با ابزار علمی قابل ملاحظه و آزمایش نیست بلکه دریافتی اخلاقی است (صدر، ۱۳۷۵، ص ۳۶۲).

از آنجا که هر نظریه علمی بر پیش فرض‌هایی مبتنی است که در آن علم بحث نمی‌شود، باید برای این پیش فرض‌ها در فرایند شناخت مربوط به معرفت‌های موجود در مکتب اقتصادی، جایگاهی در نظر گرفت. از سوی دیگر پیش فرض‌های پیش‌گفته با توجه به رابطه کلی - جزئی که بین سطح‌های گوناگون هست‌ها مطرح شد، باید ریشه در سطح نخست هست‌ها یعنی جهان‌بینی داشته باشد؛ بنابراین به نظر می‌رسد آنچه که در اینجا از آن به‌عنوان فلسفه اقتصاد در جایگاه یکی از عنصرهای هشت‌گانه یاد شده است، جایگاه مناسبی برای مرحله تهیه پیش فرض‌ها برای نظریه‌های علم اقتصاد باشد؛ البته با توجه به آنچه که درباره فرایند ذهنی شناخت درباره هست‌ها و باید‌ها مطرح شد، ذهن با تکیه بر هست‌های مطرح‌شده در سطح فلسفه اقتصاد، باید‌های متناسبی را استخراج می‌کند که از آن به مبانی ارزشی اقتصاد می‌توان یاد کرد.

۵. اقتصاد اثباتی: اقتصاد اثباتی، اقتصادی است که در آن پدیده اقتصادی به‌صورتی که وجود دارد، مورد بحث قرار می‌گیرد و به هیچ‌وجه وارد بحث ارزشی که «آیا یک عمل اقتصادی خوب است یا بد؟» نمی‌شود. بنابراین اقتصاد اثباتی از «آنچه که هست» صحبت می‌کند و وارد اظهارنظرهای اخلاقی و ارزشی نمی‌شود. جدا بودن از اندیشه متافیزیکی، مبتنی بودن بر واقعیت‌های قابل درک، احتمالی بودن صحت آن، غیرارزشی و غیرسیاسی بودن مسائل آن و نیز عملی بودن از ویژگی‌هایی است که درباره اقتصاد اثباتی یا تحقیقی مطرح شده است (زریباف، ۱۳۶۹، ص ۶ - ۷).

۶. اقتصاد دستوری: اقتصاد دستوری متأثر از نظام ارزشی حاکم بر جامعه بوده و به دنبال تعیین سیاست‌های اقتصادی متناسب با آن ارزش‌ها و هماهنگ با یافته‌های اقتصاد اثباتی است (سالواتوره، ۱۳۷۶، ص ۲۷ / دهقانی، ۱۳۷۶، ص ۹).

۷. ساختار اقتصادی: ساختار اقتصادی بیان‌گر نسبت‌ها و روابطی است که مشخص‌کننده مجموعه اقتصادی در زمان و مکان معین است یعنی نشان‌گر ویژگی‌هایی است که به واحد اقتصادی معین سیمای ویژه خودش را می‌بخشد (لاژوژی، ۱۳۶۸، ص ۵-۹). این عبارت نشان از این دارد که ساختار اقتصادی نیز مشتمل بر هست‌های موجود است.

۸. رژیم اقتصادی: رژیم اقتصادی به عنوان عنصری از نظام عبارت است از مجموع قاعده‌ها و مقررات قانونی که در بطن نظام اقتصادی معین، فعالیت اقتصادی انسان‌ها درباره تولید و مبادله مقرر می‌دارد؛ قاعده‌هایی که بر دو محور اصلی وضع مناسبت‌های انسان با اموال و مناسبت‌های انسان‌ها بین خودشان قرار دارد (همان). عبارت قاعده‌ها و مقررات قانونی نشان می‌دهد که رژیم اقتصادی می‌تواند بر بایدهای حقوقی و دستورات عمل‌های اجرایی مشتمل باشد.

الگوی پیشنهادی برای نظام‌مندی معرفت‌های اقتصادی

همان‌گونه که بولند (Boland) در مقاله (Boland, 1991) مطرح می‌کند، فقط دو عنصر است که علم کنونی بشر را شکل می‌دهد:

۱. واقعیات (امور واقعی) (Facts or Experience)؛

۲. اثبات‌های منطقی (Logical Proofs).

به همین علت هر نظریه سه عنصر اساسی دارد:

۱. آکسیوم‌هایی که درباره واقعیت مورد مطالعه در نظر گرفته می‌شود؛

۲. پرسش اساسی که درصدد پاسخ به آن است؛

۳. روشی را که برای پاسخ به این پرسش در نظر گرفته است.

این روش است که توانمندی لازم جهت کسب اثبات‌های منطقی را فراهم می‌آورد. در این مقوله، واقعیتی که مورد توجه قرار گرفته، پیدایش و گسترش معرفت‌های اقتصادی در مکتب‌های اقتصادی است. درباره این واقعیت نیز آکسیوم‌هایی مطرح شد. از جمله اینکه مکتب‌های اقتصادی غیراسلامی، پدیده تاریخی بوده‌اند که به تدریج و در طول زمان شکل گرفته‌اند. درباره مکتب اقتصاد اسلامی نیز این واقعیت پذیرفته شد که با پدیده وحی ارتباط دارد. پرسش اصلی این است که آیا می‌توان بین گزاره‌های موجود در این مکتب‌ها طبقه‌بندی خاصی را مطرح کرد؛ اما درباره روش پاسخ به این پرسش، این روش انتخاب شده است که با تکیه بر اثبات‌های منطقی در ابتدا گزاره‌های موجود در هر مکتب اقتصادی در دو گروه جداگانه در نظر گرفته که هر یک در چهار سطح طبقه‌بندی شده‌اند. منطق تقسیم آنها به دو گروه اصلی به استدلالی باز می‌گردد که مربوط به فرایند شناخت انسان درباره هست‌ها و بایدها است؛ اما طبقه‌بندی هر یک از این دو گروه به چهار سطح از جهت

تحلیلی است که درباره حرکت از ذهنیت به عینیت می‌توان در نظر گرفت. این حرکت را که گاهی از آن به حرکت از بالا به پایین یاد شده، مربوط به چگونگی تفسیر عینیت است. به‌طور کلی درباره چگونگی ارتباط ذهنیت و عینیت دو گونه حرکت را می‌توان در نظر گرفت:

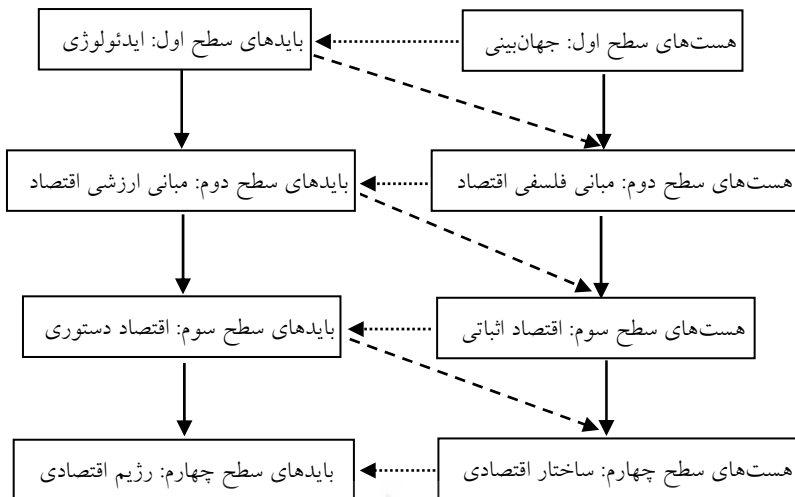
۱. فرایند از پایین به بالا یعنی از اطلاعات خام؛

۲. فرایند از بالا به پایین یعنی از فرض‌های تفسیری (Bourguine, 2003, p4).

مراد از فرایند پایین به بالا، پدیده‌هایی است که از آن اطلاعات فرد استخراج می‌شود. گاهی فرایند شناخت از این جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد که پدیده‌های واقعی چه اثری بر شناخت انسان دارند؛ البته فرایند پیش‌گفته در مطالعه کنونی موردنظر نیست. در اینجا فرایند بالا به پایین مدنظر است. فرایند بالا به پایین این است که هر فردی با پیش‌فرض‌ها و با جهان‌بینی خاصی به پدیده می‌نگرد و آن را تفسیر می‌کند؛ بنابراین ممکن است که دو فرد به پدیده‌ای نظر کرده و دو گونه تفسیر از آن داشته باشند. دو تفسیر که به‌طور کامل متفاوت بوده و آثار روحی – روانی متفاوتی دارند. به یقین، سرچشمه تفاوت این دو تفسیر، نوع نگرش تفسیرکنندگان درباره پدیده است. تفاوت تفسیر هم به تفاوت پیش‌فرض‌ها و جهان‌بینی‌ها باز می‌گردد؛ بنابراین تفسیرهای متفاوت از موقعیت مشابه ممکن است. این امر به توانمندی عامل اقتصادی درباره طبقه‌بندی کردن با توجه به پیشینه‌اش بستگی دارد (Ibid).

باید توجه داشت که در طبقه‌بندی سطح‌ها، ادعای اصلی اثبات این چهار طبقه است و هرگز به این سطح‌ها منحصر نشده است؛ به عبارت دیگر در صورتی که در تحلیل دیگری بر این سطح‌ها، سطح یا سطح‌های دیگری اضافه شود، نقضی بر آنچه در اینجا بر آن استدلال شده است، نیست.

هشت عنصری که در پیش از این مطرح شد، در حقیقت تمام معرفت‌هایی را تشکیل می‌دهند که در هر مکتب اقتصادی، یافت می‌شود؛ البته نباید توقع داشت که هر یک از این عنصرهای سهمی مساوی از معرفت‌ها را در هر یک از مکاتب‌های اقتصادی داشته باشند؛ ممکن است برخی از این عنصرها مانند جهان‌بینی نقش خود را فقط در یک یا چند گزاره، ایفا کنند. الگوی ذیل چگونگی ارتباط بین این هشت عنصر را معرفی می‌کند:



هر یک از لایه‌های رویین هست‌ها و بایدها نسبت به لایه‌های زیرین خود، کلی‌تر هستند. این ارتباط با علامت نشان داده شده است. این ارتباط مانند رابطه بزرگ و کوچک است که ذهن بلافاصله بعد از تصور این دو مفهوم، رابطه کلی و جزئی را استخراج می‌کند. از سوی دیگر بین هست‌ها و بایدها ارتباط منطقی وجود دارد؛ البته این ارتباط به صورت ارتباط علت و معلول نیست. نشان‌گر نیز به این ارتباط در بایدها و هست‌های هم‌سطح دلالت می‌کند. مطابق این ارتباط باید «بایدها» به گونه‌ای سامان یابند که هست‌های همان سطح اقتضا دارند و این دو باید سازگاری منطقی داشته باشند؛ اما ارتباط بایدها با هست‌های زیرینشان با علامت نشان داده شده است؛ یعنی هر یک از هست‌های زیرین باید به گونه‌ای در نظر گرفته شوند که بایدهای رویین اقتضا می‌کنند و در بین آنها سازگاری منطقی (و عدم تناقض) وجود داشته باشد. هر یک از سه لایه پیش‌گفته برای تبیین لایه چهارمی که تحقیق پیش‌رو به آن نمی‌پردازد، یعنی ساختار و رژیم اقتصادی، نقش اساسی دارد. در حقیقت نقش جهان‌بینی و مبانی فلسفی برای نظام اقتصادی مانند پایه‌های ساختمان می‌ماند که اگرچه همیشه پنهان است و دیده نمی‌شود؛ اما در استحکام و پایداری ساختمان نقش عمده‌ای دارد. راهبردهای نظام نیز که در سازوکارهای واقعیت‌بخشیدن به آن مورد استفاده قرار می‌گیرند، با این مبانی فلسفی رابطه منطقی دارد. اختلاف جهان‌بینی به برداشت‌های گوناگون درباره مفهوم زندگی و پیوند حقوق و مسئولیت افراد نسبت به یکدیگر و رابطه آنها با محیط زیست‌شان و معیارهای کارایی و

عدالت می‌انجامد. بین جهان‌بینی و مبانی فلسفی نظام با هدف‌های آن نیز رابطه تنگاتنگی وجود دارد. اگر هدف‌های اعلان‌شده نظام که حاصل برآیند مبانی ارزشی آن است، با جهان‌بینی آن ناسازگار باشد، هرگز به گستره وجود راه نمی‌یابد. چنین نظامی بستر بحران‌های فراوانی خواهد بود. هماهنگی‌ها و سازگاری‌های سطحی نیز نمی‌تواند بر اصل مشکل چیره شود و فقط با پیامدهای تناقض‌آمیز درگیر شده و گاه آنها را تشدید می‌کند (Chapra, 1992, p4).

حرکت از بالا به پایین در حقیقت حرکت به سوی جهان خارج و عینی است. پایین‌ترین سطح یعنی ساختار اقتصادی و رژیم اقتصادی با جهان عینی ارتباط نزدیک‌تری دارد. ممکن است اقتصادهای گوناگونی که جغرافیاهای مکانی یا زمانی متفاوتی دارند، در ساختار و رژیم اقتصادی به‌طور کامل متفاوت باشند؛ اگرچه آنها در لایه‌های رویین به‌طور کامل مشترک باشند؛ به عبارت دیگر اگرچه اقتصاد سرمایه‌داری یا اقتصاد بازار در کشورهای امریکا و فرانسه یا انگلستان به‌صورت مکتب اقتصادی انتخاب شده است؛ اما به‌علت برخورداری از نهادهای گوناگون، ساختار اقتصادی و رژیم اقتصادی آنها به‌طور کامل متفاوت است.

نمود تغییرها و تحولات مکانی و زمانی نیز در ابتدا بر ساختار اقتصادی و رژیم اقتصادی ظاهر می‌شوند. این تحولات گاهی به قدری عمیق هستند که باعث تغییر اصل ساختار یا عنصرهای اصلی رژیم اقتصادی مانند قانون اساسی می‌شوند یا تحولاتی به‌گونه‌ای هستند که فقط بر روابط برخی عنصرهای ساختار یا لایه‌های رویین رژیم اقتصادی مانند دستورالعمل‌های اجرایی اثر می‌گذارند؛ بنابراین همواره ارتباط گفتمانی بین تحولات مکانی یا زمانی و تغییرهای ساختاری یا رژیم اقتصادی وجود دارد تا از راه این گفتمان، نظام‌مندی مطرح‌شده به نوعی تعادل هدایت شود؛ البته در صورتی که این کامیابی حاصل نشود، تغییرهای پیش‌گفته به سطح‌های بالاتری مانند اقتصاد اثباتی و اقتصاد دستوری سرایت می‌کند.

تبیینی که درباره حرکت از بالا به پایین و از پایین به بالا که در گذشته مطرح شد، می‌تواند کمک مناسبی برای تبیین تغییر شناخت‌هایی باشد که درباره هست‌ها و باید‌ها صورت می‌گیرد. یعنی ممکن است که با تغییر شناخت‌هایی که درباره واقعیت در سطح

زیرین صورت می‌گیرد، نظریه‌ای بر نظریه‌های اقتصادی افزوده شده یا نظریه‌ای تعدیل شود؛ زیرا حرکت از پایین به بالا در فرایندشناختی معنا دارد؛ البته مطالعه آن به تبیین‌های دیگر نیاز دارد که خارج از فرصت مقاله پیش‌رو است. از سوی دیگر ممکن است که با طرح برخی نظریه‌های اقتصادی، در پایین‌ترین سطح تغییرهایی صورت گرفته و واقعیت تغییر یابد.

نمونه‌هایی از نظام‌مندی معرفت‌های اقتصادی

از آنجا که برقراری ترابط بین مفهوم‌های پیش‌گفته در ادبیات اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف کم‌تر به چشم می‌خورد، لازم است نمونه‌هایی از این ترابط مطرح شود:

نمونه نخست: نظام‌مندی معرفت‌های اقتصادی در اقتصاد سرمایه‌داری

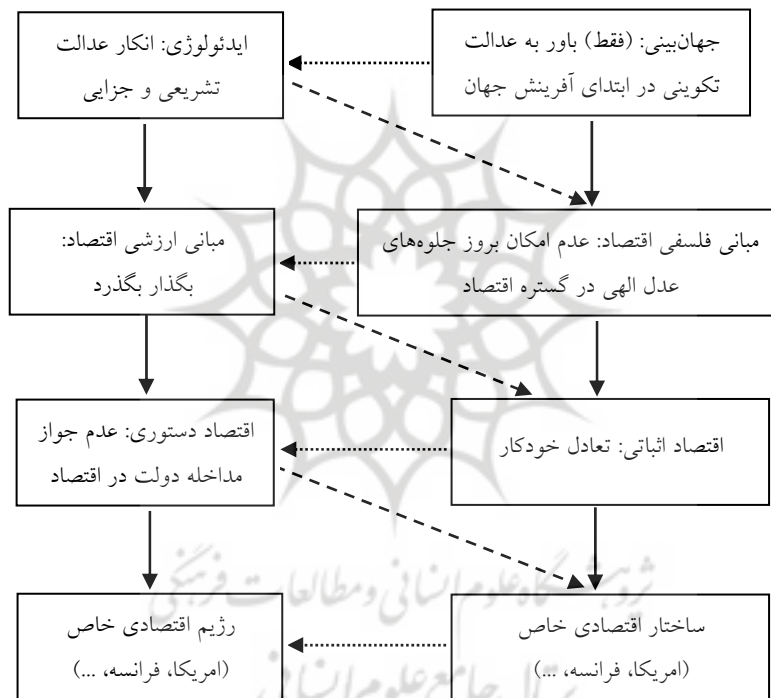
در اینجا برای تأیید و ارزیابی نظریه‌ای که درباره طبقه‌بندی گزاره‌هایی که در مکتب اقتصادی وجود دارد، از روش خاصی استفاده شده است. درباره مکتب اقتصادی کلاسیک، می‌کوشد با ذکر یک شاهد تبیین شود.

استفاده از این روش (تبیین مستدل نظریه سپس ذکر برخی شواهد برای تأیید آن) امر معمولی در روش‌شناسی است. برای آشنایی بیشتر با این روش خاص، می‌توان به مقاله بلاند (Boland) مراجعه کرد. وی در مقاله «روش‌شناسی اقتصادی: نظریه و عمل» (Economic Methodology: Theory and Practice) که درباره نظریه روش‌شناسی است، پس از بیان نظریه خود می‌کوشد به‌عنوان شواهد تاریخی از روش‌شناسی کلیسا، فرانسیس بیکن، هیوم، استقراگرایی و رسوم‌گرایی یاد کند و با پیاده‌کردن نظریه خود بر این روش‌شناسی‌ها، مهر تأییدی برای آن بزند.

برای هر یک از عنصرهای هشت‌گانه نمونه‌هایی که مطرح می‌شود، جهت ساده‌سازی عنوان‌هایی انتخاب شده است. لازم است درباره اینکه این عنوان‌ها به کدام یک از هست‌ها یا بایدها اشاره دارد، دقت بیشتری صورت پذیرد. به همین علت توضیح‌هایی پس از هر یک از نمونه‌ها مطرح شده است.

ساده‌سازی دیگر در این نمونه‌ها این است که به‌طور معمول برخی از عنصرهای پیش‌گفته بر مبانی گوناگونی در گستره انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و معرفت‌شناسی متکی هستند؛ به عبارت دیگر این‌گونه نیست که این عنصرها فقط حاصل پیش‌فرض‌هایی باشد

که در این نمودار مطرح شده؛ بلکه لازم است عنصرهای دیگری در گستره‌های پیش‌گفته برای پشتیبانی نظری این نمودار در نظر گرفته شود. به همین علت می‌توان نمونه‌های دیگری را تهیه کرد که در آنها عنصر نخست به عدالت الهی مربوط نباشد؛ بلکه درباره یکی از هست‌های کلی گستره انسان‌شناسی باشد؛ اما در آن نمودار، عنصر «بگذار بگذرد» به صورت یکی از مبانی ارزشی اقتصاد مطرح شود؛ زیرا عنصر «بگذار بگذرد» حاصل برآیند گزاره‌های گوناگونی است که برخی از آن مربوط به خداشناسی و برخی به انسان‌شناسی مربوط است و نمونه‌های گوناگون از جنبه‌های گوناگون این ارتباط حکایت می‌کنند.



نظام سرمایه‌داری بر جهان‌بینی دئیسم مبتنی است (Paul, 1998, p853). در این مکتب خداوند متعال به‌عنوان آفریدگار و نه پروردگار معرفی می‌شود. یگانگی خداوند متعال در هنگام آفرینش می‌تواند از پذیرش این مکتب درباره عدالت تکوینی پروردگار حاکی باشد. عدالتی که از جلوه‌های بارز آن تعادل عمومی جهان است. تعادل عمومی پیش‌گفته درباره انسان نیز قابل طرح است.

نخستین بار این واژه در کتاب ساختار مسیحیت (Skepticism.- Instrction Chretienne) از نظریه پرداز کالوینیستی (Calvinist)، پیرویرت (Piere vire) مورد استفاده قرار گرفت، وی دئیست (Deist) را این گونه تعریف می‌کند:

«کسی که به خداوند به‌عنوان خالق بهشت و زمین باور دارد؛ اما منکر عیسی مسیح ﷺ و آموزه‌های وی است و هیچ‌گونه تلقی از دین و حیانی ندارد» (Schuster, 1995, p262). در حقیقت، دئیسم جریان مذهبی فقط متکی به دلیل عقلی است و ارتباطات مابعدالطبیعی را مطرود می‌داند و باور دارد که عقل انسان می‌تواند بدون وحی و تعهد به مذهب به وجود خداوند متعال آگاهی و اذعان داشته باشد. جریان پیش‌گفته در قرن‌های ۱۷ و ۱۸، به‌صورت شکلی از حرکتهای ضد ارتودکسی دینی، مبتنی بر عقل شناخته می‌شد.

از مهم‌ترین باورهای مکتب دئیسم، نفی هر گونه دخالت تشریعی به معنای ارسال پیامبران برای هدایت انسان‌ها است (Angeles, 1981, p59). این مکتب پذیرفته است که خداوند متعال در بایدها و نبایدهای انسان هیچ‌گونه دخالتی ندارد و مهم‌ترین عنصر عقیدتی مکتب پیش‌گفته در این‌باره عدم پایبندی به عدالت تشریعی و جزایی خداوند متعال است.

با تکیه بر این جهان‌بینی و ایدئولوژی، عنصر دیگری از ساختار پیش‌گفته که به مبانی فلسفی نظام اقتصاد سرمایه‌داری مربوط است، قابل استنتاج می‌باشد. قراردادهای همان‌گونه که نهادگرایان از آنها به‌عنوان کوچک‌ترین واحدهای اقتصادی یاد کرده‌اند، قاعده‌هایی هستند که تنظیم‌کننده رفتارهای اقتصادی افراد می‌باشند. قراردادهای پیش‌گفته اعتباری بوده و درباره تشریح قابل طرح هستند. بنابراین می‌پذیرند که بروز جلوه‌های عدل الهی در تنظیم قراردادها ممکن نیست. در این صورت است که عدم امکان بروز جلوه‌های عدل الهی در تنظیم قراردادها به‌عنوان یکی از مبانی فلسفی نظام اقتصاد سرمایه‌داری قابل طرح است.

با توجه به سه عنصر پیش‌گفته از ساختار پیشین می‌توان دریافت که چرا اقتصاد کلاسیک از همان ابتدا بر مبانی ارزشی خاصی تأکید کرد. «Laisser Faire» یا بگذار بگذرد، مبانی ارزشی متکی بر جهان‌بینی و ایدئولوژی خاصی است. تاریخچه این اصطلاح به ملاقات بین وزیر اقتصاد فرانسه، کلبرت (Jean-Baptiste Colbert) و گروهی از بازرگانان فرانسه در سال ۱۶۸۰ باز می‌گردد.

این شعار به‌وسیله گرونی (Vincent de Gournay) در دهه ۱۷۵۰، عمومیت یافت. گرونی مأمور مالی فرانسه و طرفدار بسیار جدی حذف محدودیت‌های تجاری بود. وی متأثر از کلبرت بود و شعارش را به‌صورت (Laissez Faire et Laissez passer, le monde va de lui même) (بگذار انجام دهد، بگذار بگذرد. جهان خودش پیش می‌رود) تکمیل کرد. اگرچه گرونی اثر نوشتاری از خود باقی نگذاشت؛ اما بر معاصران خود که فیزیوکرات‌ها هستند اثر به‌سزایی گذاشت. فیزیوکرات‌ها، مکتبی هستند که (Laissez-Faire) را به‌عنوان شعار اصلی خود برگزیدند (wikipedia.org/wiki/Laissez-Faire).

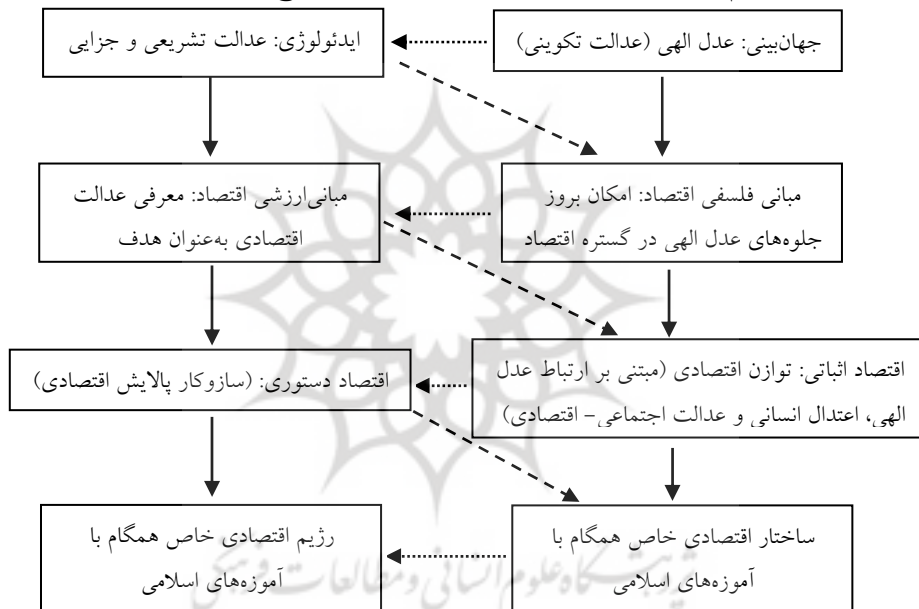
چنین مبنای فلسفی و ارزشی می‌تواند زمینه مساعدی را برای طرح تعادل خودکار به‌صورت یک پیش‌فرض اصلی از اقتصاد کلاسیک فراهم آورد. در این نگاه، نیروهای داخلی اقتصاد به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که نیازی به دخالت عامل‌های دیگر وجود ندارد؛ به عبارت دیگر این تعادل، مظهر تأییدشده‌ای است که می‌تواند عدالت اجتماعی - اقتصادی را به ارمغان آورد یا ارزشمندی این تعادل به‌گونه‌ای است که در صورت منافات داشتن با عدالت اجتماعی - اقتصادی نباید آن را مقدم بر پیش‌فرض تعادل خودکار قرار داده و مجوز دخالت در نظام اقتصادی را داد. به این علت می‌توان یکی از عنصرهای اصلی اقتصاد دستوری را در چنین نظامی، عدم جواز مداخله دولت معرفی کرد. آنچه درباره ارتباط منطقی بین سه لایه پیش‌گفته در این نمونه مطرح شد، نیاز به فرصت بیشتری دارد که مناسب است به مقاله «دئیسیم و نظام سرمایه‌داری» مراجعه شود.

این نظام در جغرافیاهای زمانی و مکانی متفاوتی از جمله آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی به اجرا درآمد که هر یک ساختار اقتصادی و رژیم اقتصادی خاصی داشتند. ساختار اقتصادی هر کشوری را نهادها و سازمان‌های اقتصادی آن کشور تشکیل می‌دهد که در عملیاتی‌شدن هدف‌های اقتصادی نظام مورد استفاده قرار می‌گیرد. رژیم اقتصادی نیز به قوانین حقوقی کشور مربوط است که درباره رفتارهای اقتصادی روابط بین فرد و دولت را تعیین می‌کند؛ بنابراین نظام سرمایه‌داری در بستر ساختار اقتصادی و رژیم اقتصادی کشور آمریکا ممکن است دستاوردی را به همراه بیاورد که با آنچه که در بستر ساختار اقتصادی و رژیم اقتصادی کشور فرانسه به ارمغان آورده است، متفاوت باشد. این تفاوت فقط از

چگونگی عملیاتی کردن اقتصاد اثباتی و اقتصاد دستوری نظام سرمایه‌داری مبتنی بر مبانی فلسفی و ارزشی خاص ناشی است.

نمونه دوم: نظام‌مندی معرفت‌های اقتصادی در اقتصاد اسلامی

در اینجا نیز کوشش شده درباره اقتصاد اسلامی با ذکر یک شاهد و تطبیق نظریه درباره آن، با توجه به پرهیز از طولانی شدن بسنده شود؛ اما در مقاله «امکان، ضرورت و جایگاه اقتصاد اسلامی» به شاهد دیگری اشاره شده است و افزون بر این در کتاب **فلسفه اقتصاد در پرتو جهان‌بینی قرآن کریم** نیز شاهدهایی به صورت تک‌عنصری مطرح شده است.



عدل الهی را می‌توان در سه شاخه مهم مطرح کرد:

الف) عدالت تکوینی: در این نوع عدالت، اختیار انسان نقشی نداشته و دستاورد آن بروز ویژگی تعادل عمومی در جهان است. چنین تعادلی در نظام رفتاری انسان به‌عنوان عنصری از هستی نیز قابل طرح است. این برداشت در حقیقت به جنبه تکوینی و طبیعی این نظام می‌پردازد که جبری بوده و از اختیار بشر خارج است. عدالت تکوینی نخستین عنصر از لایه فوقانی که به جهان‌بینی مربوط است را در اقتصاد اسلامی تشکیل می‌دهد.

ب) **عدل تشریحی:** عدل تشریحی به این معنا است که خداوند متعال در نظام وضع قوانین مربوط به انسان، همواره اصل عدل را رعایت می‌کند (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۳۵). این امر بازتاب‌های گوناگونی دارد. از یک‌سو، خداوند متعال در وضع تکلیف‌ها و جعل قانون‌هایی که سعادت و کمال انسان در گرو آن است، فروگذار نبوده و در این‌باره فرستادگانی دارد: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ ...» (حدید: ۲۵).

از سوی دیگر، هیچ انسانی را به عملی که بیش از استطاعت وی است، مکلف نمی‌سازد: «و ما هیچ‌کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی‌کنیم؛ ...» (مؤمنون: ۶۲ / بقره: ۲۳۳ / اعراف: ۴۲).

همچنین تکلیف‌ها و دستورهای وی که به وسیله پیامبران به سوی مردم فرستاده شده است، براساس عدل و داد استوار است (اعراف: ۲۹ / نحل: ۹۰ / مائده: ۴۲). بنابراین، شریعت الهی به هر سه معنای پیش‌گفته عادلانه است.

ج) **عدل جزایی:** عدل جزایی براساس سنت خداوند متعال هیچ انسانی بدون ابلاغ تکلیف، مجازات نمی‌شود. این مسئله از توابع بحث حسن و قبح عقلی است و قرآن کریم نیز به آن صراحت دارد: «و ما هرگز (شخص یا قومی را) مجازات نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری مبعوث می‌کنیم (تا وظایفشان را بیان کند)» (اسراء: ۱۵).

از سوی دیگر عدل جزایی می‌طلبد که خداوند متعال در مقام پاداش و کیفر بندگان خود، جزای هر انسانی را متناسب با اعمالش مقرر کند.

بر این اساس، خداوند متعال در برابر اعمال نیک نیکوکاران، آنان را پاداش می‌دهد و بدکاران را به سبب کارهای زشتشان، کیفر می‌کند: «هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد جز به مقدار آن کیفر نخواهد دید و ستمی بر آنها نخواهد شد» (انعام: ۱۶۰ / قصص: ۸۴ / نمل: ۸۹ - ۹۰).

*. مسئله (قبح تکلیف بما لایطاق) از شئون عدل تشریحی خداوند قلمداد شده و به صورت مسئله مستقل و از توابع بحث حسن و قبح عقلی است.

این تناسب زمانی به طور کامل قابل تصور است که مجموع دنیا و آخرت به صورت نظام به هم پیوسته در نظر گرفته شود:

وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزان‌های (عمل) آنها سنگین است، همان رستگاران هستند و کسانی که میزان‌های (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را به علت ظلم و ستمی که نسبت به آیه‌های ما می‌کردند، از دست داده‌اند (اعراف: ۸ - ۹).

عدالت تشریحی و جزایی به معنای پیش‌گفته دومین عنصر از لایه فوقانی ساختار ترسیم‌شده را که به ایدئولوژی مربوط است، تشکیل می‌دهد. حال با چنین جهان‌بینی، اندیشه‌ور اقتصادی باید این احتمال را بدهد که در هدایت تشریحی یعنی شناخت و حیانی، این امکان وجود دارد که عنصرهایی یافت شود که در ساخت پیش‌فرض‌ها برای وی سودمند باشد؛ بنابراین عنصر (امکان بروز جلوه‌های عدل الهی در گستره اقتصاد) به این نکته اشاره دارد که خداوند متعال در گستره پدیدساختن عدالت در اقتصاد ممکن است نقش‌آفرین باشد. با تصور این احتمال است که این اندیشه‌ور، شناخت و حیانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد و در آن کشف می‌کند که بروز جلوه عدل الهی در این‌باره با تعیین عدالت اقتصادی به‌عنوان هدفی برای ارسال پیامبران که مظهر عدالت تشریحی پروردگار هستند، تحقق یافته است. می‌دانیم که هدف‌ها در حقیقت تعیین‌کننده بایدها و نبایدها برای رفتارها هستند؛ بنابراین تعیین عدالت اقتصادی به‌عنوان هدف، می‌تواند یکی از مبانی ارزشی اقتصاد اسلامی در نظر گرفته شود.

اکنون با تکیه بر عنصرهای پیش‌گفته دیگر نمی‌توان نظریه تعادل خودکار را برتافت. در اینجا نظریه دیگری جایگزین می‌شود که از آن می‌توان به‌عنوان توازن اقتصادی یاد کرد. تعادل اقتصادی پدیده‌ای نیست که به صورت خودکار حاصل شود؛ بلکه نیاز به عامل‌هایی دارد که از مهم‌ترین آنها، اعتدال انسانی است. پیدایش این عامل نیاز به تنظیم رفتار انسان دارد. بدیهی است که این تنظیم بر حاکمیت ساختار مناسبی بر بایدها و نبایدها متکی است که گاه از آن ساختار می‌توان با عنوان سازوکار پالایش اقتصادی یاد کرد (چپرا، ۱۳۸۳).

آنچه که درباره ساختار یا رژیم اقتصادی در اقتصاد اسلامی می‌توان مطرح کرد، به اجتماعی مربوط است که عنصرهای پیش‌گفته از اقتصاد اسلامی را پذیرفته و در مقام عمل

در صدد عینیت‌بخشی آنها برآید. در این صورت است که ممکن است عملی کردن عنصرهای پیش‌گفته در جغرافیای مکانی و زمانی گوناگون تفاوت یافته و این تفاوت باعث گوناگونی ساختارها و رژیم‌های اقتصادی شود که با توجه به این مکتب عینیت می‌یابند. مناسب است برای آشنایی بیش‌تر آیه‌های ذیل با توجه به تبیین پیشین مورد بررسی قرار گیرد:

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (رحمان: ۷-۹).

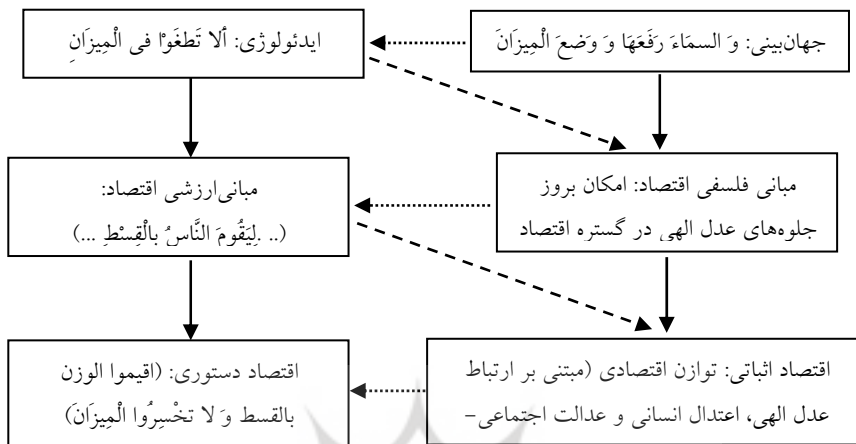
و آسمان را برافراشت، و میزان و قانون (در آن) گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از راه عدالت منحرف نشوید)، و وزن را براساس عدل برپا دارید و میزان را کم نگذارید. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ ... (حدید: ۲۵). ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند ...

اگرچه میزان در لغت به معنای ترازو و وسیله وزن‌کردن سنگینی اجسام است؛ اما به‌طور یقین میزانی که در این آیه بعد از ذکر آفرینش آسمان به آن اشاره شده، مفهوم گسترده‌ای دارد که هر وسیله سنجش و تمام قانون‌های تکوین و تشریح را فرا می‌گیرد. تکرار سه‌باره لفظ میزان در این آیه‌ها نشان می‌دهد که این لفظ در این سه آیه به سه معنای متفاوت است؛ به این علت استفاده از ضمیر مناسب نبوده است.

در آیه نخست، سخن از میزان و معیاری است که خداوند متعال در سراسر عالم هستی قرار داده است یعنی به عدالت تکوینی اشاره می‌کند. در حالی که در آیه دوم (أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ) سخن از عدم طغیان انسان‌ها در تمام موازین زندگی فردی و اجتماعی است که طبعاً مربوط به عدالت تشریحی است. این آیه در حقیقت به عنصر دوم از لایه نخست اشاره دارد. یعنی یکی از عنصرهای عقیدتی را که مبتنی بر عدل الهی است، مطرح می‌کند. این در حالی است که آیه سوم بر باید و نباید جزئی‌تری اشاره می‌کند که مصداقی از این مبنای ارزشی است؛ بنابراین می‌توان گفت که اشاره به عنصر دوم از لایه سوم دارد (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۱۰۸).

عبارت «لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ» حاکی است که هدف از ارسال پیامبران، اجرای قسط و عدالت در سطح مردم و جامعه است و به این نکته اشاره دارد که نقش اجتماعی پیامبران رفع

مهم‌ترین نیاز جامعه یعنی اجرای عادات اجتماعی است (همان، ج ۲۳، ص ۳۷۱). بنابراین می‌توان آیه‌های پیش‌گفته را با توجه به ساختار مطرح‌شده به صورت ذیل مطرح کرد:



چنانکه گفتیم سازوکار پالایش اقتصادی که در عنصر اقتصاد دستوری اقتصاد اسلامی از آن یاد شد، بازگشت به بایدها و نبایدهای جزئی است که در دستورهای اسلام مشاهده می‌شود. در این آیه‌ها به مسئله کم‌فروشی از سازوکار پیش‌گفته پرداخته شده است. برای ساختار اقتصادی و رژیم اقتصادی که جنبه زمانی و مکانی خاص پیدا می‌کند، درباره مبارزه با کم‌فروشی می‌توان به‌عنوان نمونه در ایران اسلامی از سازمان تعزیرات و نیز قوانین مربوط به تعزیرات یاد کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقاله پیش‌رو فرایند شناخت با تکیه بر ترابط «هست‌ها» و «بایدها» با سطح یکسان و نیز ترابط «هست‌ها» و «بایدها» در سطوح متفاوت مورد تحلیل قرار گرفته است. درباره ترابط «هست‌ها» و «بایدها» با سطح یکسان، رابطه ضرورت بالغیر مطرح، و درباره ترابط «هست‌ها» و «بایدها» در سطوح متفاوت بر رابطه بین کلی و جزئی تأکید شده است.

از سوی دیگر، تمام گزاره‌هایی که در هر مکتب اقتصادی مطرح می‌شود، به دو گروه اصلی تقسیم شده است. گروه نخست به شناخت هست‌ها اختصاص یافته و گروه دوم درباره گزاره‌هایی است که بایدها و نبایدهایی را درباره رفتار انسان مطرح می‌کند. هر یک

از این دو گروه در چهار لایه قابل طرح هستند: الف) جهان‌بینی و ایدئولوژی؛ ب) مبانی فلسفی و ارزشی اقتصاد؛ ج) اقتصاد اثباتی و دستوری؛ د) ساختار و رژیم اقتصادی. بنابراین در نظام ترسیم‌شده، هشت عنصر را می‌توان یافت که از هشت گروه از معرفت‌هایی حاکی هستند که در هر مکتب اقتصادی وجود داد. بدیهی است که هر یک از معرفت‌های پیش‌گفته درباره بحثی سخن می‌گویند که به‌صورت بحث‌های آن مکتب اقتصادی خاص قابل معرفی هستند. در نمونه نخست نشان داده شد که روش‌شناسی مطرح در نظام‌مندی برخی معرفت‌های مطرح درباره مکتب اقتصاد کلاسیک قابل اجرا است. این امر شاهد مناسبی برای تأیید این الگو است. از سوی دیگر، با الهام از این الگو، نمونه دوم که در مقاله مطرح شده، می‌کوشد به برخی از عنصرهای اقتصاد اسلامی پرداخته و نظام‌مندی موجود بین آنها را ترسیم کند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. بشلر، ژان؛ ایدئولوژی چیست؟ (نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی)؛ ترجمه علی اسدی؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۷۰.
۲. پیرو و. مینی؛ فلسفه و اقتصاد، مبادی و سیر تحول نظریه اقتصادی؛ ترجمه مرتضی نصرت و حسین راغفر؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۳. جوادی، محسن؛ مسئله باید و هست؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۴. چپرا، محمدعمر؛ اسلام و توسعه اقتصادی راهبردی برای توسعه همراه با عدالت و ثبات؛ ترجمه محمدنقی نظرپور و اسحاق علوی؛ قم: دانشگاه مفید، ۱۳۸۳.
۵. حائری یزدی، مهدی؛ کاوش‌های عقل عملی: فلسفه اخلاق؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱.
۶. دهقانی، علی؛ نظریه اقتصاد خرد؛ چ ۲، تهران: لادن، ۱۳۷۶.
۷. زریباف، سیدمهدی؛ تحلیلی بر سیر شناخت و روش‌شناسی علم اقتصادی؛ تهران: دانشکده اقتصاد و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۶۹.

۸. سالواتوره، دومینیک؛ **تئوری اقتصاد خرد و مسائل آن**؛ ترجمه احمد یزدان‌پناه؛ تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، نشر اقتصاد نو، ۱۳۷۶.
۹. صدر، سیدمحمدباقر؛ **اقتصادنا**؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۰. صدر، سیدکاظم؛ «تعامل علم اقتصاد و مکتب اقتصاد اسلامی»؛ **پژوهش‌های اقتصادی**، س ۲، ش ۵ و ۶، ۱۳۸۱.
۱۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ **اصول فلسفه و روش رئالیسم**؛ ج ۵، چ ۲، قم: صدرا، ۱۳۷۰.
۱۲. لاژوژی، ژوزف؛ **سیستم‌های اقتصادی**؛ ترجمه شجاع‌الدین ضیائی‌ان؛ تهران: نشر رسانه، ۱۳۶۸.
۱۳. متوسلی، محمود؛ «علوم شناختی و عملکرد اقتصادی»؛ **تحقیقات اقتصادی**، دوره ۹۱، ش صفر، ۱۳۸۹.
۱۴. مدنی، داوود؛ **مقدمه‌ای بر تئوری‌های سازمان و مدیریت**؛ چ ۴، تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۳.
۱۵. مصباح‌یزدی، محمدتقی؛ **ایدئولوژی تطبیقی**؛ قم: مؤسسه در راه حق، [بی تا].
۱۶. مطهری، مرتضی؛ **نقدی بر مارکسیسم**؛ تهران: صدرا، ۱۳۶۲.
۱۷. _____؛ **شش مقاله (جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی)**؛ چ ۴، تهران: صدرا، ۱۳۶۸.
۱۸. _____؛ **مسئله شناخت**؛ چ ۶، تهران: صدرا، ۱۳۷۱.
۱۹. _____؛ **عدل الهی**؛ چ ۷، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۲۰. _____؛ **مجموعه آثار شهید مطهری**؛ قم: صدرا، ۱۳۷۶.
۲۱. مکارم‌شیرازی، ناصر؛ **تفسیر نمونه**؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۲. نمازی، حسین؛ **نظام‌های اقتصادی**؛ تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
۲۳. هادوی‌نیا، علی‌اصغر؛ «**دئیسم و اصول نظام سرمایه‌داری**»؛ کتاب نقد، ش ۱۱، ۱۳۷۸.
۲۴. _____؛ «**امکان، ضرورت و جایگاه اقتصاد اسلامی (مطالعه تطبیقی با اقتصاد کلاسیک)**»؛ **فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی**، س ۶، ش ۲۳، پاییز ۱۳۸۵.
۲۵. _____؛ **فلسفه اقتصاد در پرتو جهان‌بینی قرآن کریم**؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
۲۶. _____؛ «**عدل الهی، اعتدال انسانی و عدالت اجتماعی - اقتصادی**»؛ **قبسات**، ش ۵۲، ۱۳۸۸.

۲۷. وارنوک، هری؛ فلسفه اخلاق در قرن بیستم؛ ترجمه ابوالقاسم فنانی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.

28. Gruchy ,Allan; **Modern Economic thought**; prentice hall, 1947.
29. Angeles, Peter. A.; **Dictionary of Philosophy**; Barnes and Noble Books, New York, 1981.
30. Walliser, Bernard; **Cognitive economics: 2008 Springer-Verlag Berlin Heidelberg**; 2007.
31. Walliser, Bernard; “Topics of Cognitive Economics”; in (BN), 2004.
32. Boland, Lawrence A.; **Economic Methodology: Theory and Practice**; in Audet and Malouin (eds.) The Generation of Scientific Administrative Knowledge, Quebec City: Laval University Press, 1986, Revised and Reprinted in Methodus, vol 3, 1991.
33. Paul, Edward, Routledg; **Encyclopedia of Philosophy**; London and New York, 1998.
34. Layard, P.R.G. & Walters, A.A.; **Microeconomic Theory**; McGraw-Hill, 1987.
35. Chapra, M. Umer; **the International Institute of Islamic**; Islam and the Economic Challenge Thouht, 1992.
36. Bourguine, Paul & Nadal, Jean-Pierre; **Cognitive Economics: An Interdisciplinary Approach**; Springer ,Berlin Heidelberg NewYork, 2003.
37. Russell L. Smith; **Behavioral Relativity and Cognitive Economics**; 2007.
38. Schuster, Simon NAD; **the Encyclopedia of Religion**; Macmillan, 1995.
39. <http://en.wikipedia.org/wiki/Laissez-faire>.